**بسمه تعالی**

**انقلاب اسلامي، آذرخشي از عاشوراي حسيني**

نويسنده: نصراللّه سخاوتي

پيش درآمد

«انّي لا اَري الموتَ الاّ السعادةَ، و لا الحياةَ مع الظالمينَ اِلاَّ بَرَماً»؛1 من قطعاً مرگ در راه حق جز سعادت و زندگي با ستم پيشگان را جز ملال و دلتنگي نمي دانم. (امام حسين(عليه السلام))

اين سخن فرياد مشترك و در حقيقت، پلي ارتباطي است ميان دو نهضت: قيام عاشوراي سال 61 هجري در نينوا، و انقلاب اسلامي سال 1400 در ايران. رهبران اين دو انقلاب حركت خود را با يك سخن آغاز نمودند، هرچند رهبري در يكي اصلي و در ديگري فرعي، در اوّلي متبوع و در دومي تابع، در يكي مقتدا و در ديگري مأموم او بود.

رهبري در آنجا به اوج قلّه انسانيت و فراتر از آن، به مقام عصمت رسيده و سكوت برايش حرام گرديده بود. پس لازم ديد تا خون خود بيفشاند و از برچيده شدن خوان نعمت خداوندي و سفره شريعت محمّدي(صلي الله عليه وآله)جلوگيري نمايد. اما در اينجا، عارف به اوج قلّه معرفت نايل شده پس از انجام چهارمين سفر از «اسفار اربعه»، نتوانست به تنهايي در آن اوج عروج، بر سفره حقيقت بنشيند و به تنهايي از آن نعمت‌هاي رنگارنگ استفاده كند. پس چاره اي نديد جز اينكه از آن معراج به ميانه خلق بازگردد و دست بسياري را گرفته، مجدداً با خود ببرد. (سير في الخلق بالحق)

وحدت يا دوگانگي دو چيز را از وجوه مشترك يا افتراق آن‌ها مي يابند. انقلاب اسلامي و نهضت عاشورا وجوه افتراق انكارناپذيري در برخي اركان همچون رهبري و مردم دارند. اما وجوه تشابه اين دو نهضت در مباني ايدئولوژيكشان است، تا آنجا كه مي توان گفت: بي ترديد، نهضت عاشورا يكي از ريشه‌هاي انقلاب اسلامي و در حقيقت، اصلي ترين آن‌ها به شمار مي آيد.

امام خميني(قدس سره) رهبر اين انقلاب، يك مسلمان شيعه دوازده امامي و از مراجع عظام تقليد بود كه يقيناً با تأسّي به نهضت عاشورا و مكتب حسين بن علي(عليه السلام)توانست كاري كند كه پس از رسول خدا(صلي الله عليه وآله) بشريت هرگز به خود نديده بود.

* ويژگي‌هاي مشترك نهضت عاشورا و انقلاب اسلامي

1. ايثار و فداكاري

شاخص ترين مشخصه و كارآمدترين عنصر اين دو نهضت ايثار و فداكاري است. اين ويژگي، هم در نهاد رهبري و هم طرف داران هر دو نهضت پررنگ است. امام حسين(عليه السلام)شب عاشورا بيعت خود را از تمام هوادارانش برداشت و از آن‌ها خواست تا او را در ميان دشمن تنها بگذارند؛ زيرا با شهادت آن حضرت، مسئله پايان يافته تلقّي مي شد و دشمنان دستور داشتند كه در اين صورت، به هواداران او آسيبي نرسانند. پس فرمود: «آگاه باشيد كه به همه شما اجازه رفتن دادم. همه شما آزاديد؛ بدون اينكه هيچ بيعتي از من بر شما باشد، برويد!»2

فرزند راستين آن حضرت، امام خميني(قدس سره)هم فرمود: «من مصمّم هستم كه از پاي ننشينم تا دستگاه فاسد را به جاي خود بنشانم و يا در پيشگاه مقدّس حق تعالي با عذر وفود كنم.»3 «... اگر با كشته شدن من انقلاب به نتيجه كامل خود برسد، چرا به چنين امري راضي نباشم؟!»4

همچنين در ابتداي نهضتش فرمود: «من اكنون قلب خود را براي سرنيزه‌هاي مأمورين شما حاضر كرده ام، ولي براي قبول زورگويي‌ها و خضوع در مقابل جبّارهاي شما حاضر نخواهم كرد.»5

در ماجراي شهادت استاد مطهّري هم فرمود: «بياييد بكشيد ما را! اسلام زنده تر مي شود.» همچنين فرمود: «هيهات كه خميني در برابر تجاوز ديوسيرتان و مشركان و كافران به حريم قرآن كريم و عترت رسول خدا و امّت محمّد و پيروان ابراهيم حنيف ساكت و آرام بماند و يا نظاره گر صحنه‌هاي ذلّت و حقارت مسلمانان باشد. من خون و جان ناقابل خويش را براي اداي واجب حق و فريضه دفاع از مسلمانان آماده نموده ام و در انتظار فوز عظيم شهادتم. قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها و نوكران آنان مطمئن باشند اگر خميني يكّه و تنها بماند، به راه خود، كه راه مبارزه با كفر و ظلم و شرك و بت پرستي است، ادامه مي دهد و به ياري خدا، در كنار بسيجيان جهان اسلام، خواب را از ديدگان جهان خواران و سرسپردگاني كه به ستم و ظلم خويش اصرار مي نمايند، سلب خواهد كرد.»6

روشن است كه آبشخور اين همه سخن حماسه خيز آموزه‌هاي آموزگار بزرگ شهادت، امام حسين(عليه السلام)، است.

شهادت طلبي، از جان گذشتگي و درس «خود بمير تا ديگران به سعادت برسند» در طرف داران اين دو نهضت قابل تقدير است.

ميزان فداكاري و ايثار هواداران را شايد هيچ كس به اندازه رهبر نهضت نتواند به خوبي احساس كند. پس بهتر است از خود آن‌ها در اين خصوص بشنويم: امام حسين(عليه السلام) فرمود: «من ياراني باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و اهل بيتي نيكوتر از اهل بيت خود سراغ ندارم. پس خداوند از طرف من به شما پاداش خير دهد!»7

گويند: شمر در شب عاشورا، براي ايجاد تفرقه و اختلاف در سپاه امام حسين(عليه السلام)، اما تحت پوشش خويشاوندي خود با ابوالفضل العباس(عليه السلام)، براي او امان نامه آورد. آن مردِ غيرت و شجاعت حتي پاسخ شمربن ذي الجوشن را نداد. امام حسين(عليه السلام) فرمود: اي برادر! او را پاسخ بده. حضرت ابوالفضل(عليه السلام)به سوي شمر رفت، فرمود: لعنت خدا بر شما و امان نامه شما! چگونه من در امان باشم و فرزند بتول(عليها السلام)در خطر؟!

زماني كه امام حسين(عليه السلام) بيعت خود را از ياران خويش برداشت، پيش از همه حضرت عبّاس(عليه السلام)، برادران او، فرزندان آن ها، فرزندان حضرت زينب(عليها السلام) و ديگر اقوام امام(عليه السلام)، در يك بسيج همگاني به سوي خيمه امام(عليه السلام) شتافتند و با او تجديد عهد و ميثاق نمودند. پس از اقوام، نوبت به اصحاب رسيد. مسلم بن عوسجه به امام(عليه السلام) عرض كرد: «به خدا سوگند! اگر بدانم كه كشته مي شوم، سپس زنده مي شوم، آن گاه زنده زنده سوزانده مي شوم و دوباره زنده ام كنند و مجدداً سوزانده شوم و خاكسترم را بر باد دهند و هفتاد بار اين كار تكرار شود، دست از تو برندارم تا مرگ خويش را در ياري ات دريابم! چگونه اين كار را نكنم با اينكه جز يك بار كشته نشوم، اما براي آن كرامتي است كه هرگز پايان نمي پذيرد؟»8

رهبر انقلاب اسلامي نيز در ترسيم روحيه فداكاري و ايثار هواداران انقلاب، فرمود: «اين جانب از فداكاري ملت ايران تشكر كرده و قدرت و عظمت او را در پناه قرآن و احكام اسلام از خداوند متعال با تضرّع خواهانم.»9 «روزهايي كه بر ما گذشت عاشوراي مكرّر بود و ميدان‌ها و خيابان‌ها و كوي و برزن هايي كه خون فرزندان اسلام در آن ريخت بلاي مكرّر... هفده شهريور مكرّرِ عاشوراوميدان شهدا مكرّرِ كربلا، كاخ ستمگري را با خون در هم كوبيد كه بلاي ما كاخ سلطنت شيطاني رافرو ريخت.»10 «پيروان خالص و مخلص امام خميني(قدس سره) نيز، كه خود را با نارنجك به زير تانك مي افكندند، عاشقانه شهيد شدند، نه عاقلانه. شهادت حسين فهميده، كه نموداري از شهادت ده‌ها ايثارگر ناب و مجاهد نستوه مشتاق و عاشق بود، با شهادت ديگران فرق مي كند؛ زيرا پيدا بود كه اينان حقيقتي مي ديدند كه ديگران يا آن را ادراك نمي كردند يا اگر از آن آگاه بودند، در محدوده فهم حصولي آنان بود، نه شهود حضوري. آنكه مقصود خود را مي بيند، اين گونه جانش را بر كف دست مي نهد و به روي مرگ لبخند مي زند.»11

نگاهي بي غرضانه به نهضت امام خميني(قدس سره) و ياران باوفاي او، چنان تحسين برانگيز است كه در عاشورا و سرهاي بي تن كربلا. ياران در آنجا امام زمان خويش را مي ديدند و پروانهوار در ياري اش پناه مي جستند، اما در اينجا، با اشارت يكي از نوادگان و برجستگان مكتبش خويشتن به آب و آتش مي زدند و فدا مي كردند.

2. نجات دين خدا

از جمله مشتركات اساسي اين دو نهضت تلاش براي احياي دين خدا و ارزش‌هاي فراموش شده در ميان مسلمانان بود. حسين بن علي(عليهما السلام) در آغاز حركتش فرمود: «مگر نمي بينيد كه به حق عمل نمي شود و از باطل روگرداني وجود ندارد؟! شايسته است (در چنين وضعي) انسان مؤمن به ديدار پروردگار خود بشتابد. من مرگ را جز سعادت و زندگي با ستمگران را جز ملال و دلتنگي نمي دانم.»12 فرزندش امام خميني(قدس سره)نيز گفت: «سيدالشهداء(عليه السلام)براي اسلام خودش را به كشتن داد... حضرت سيدالشهداء(عليه السلام)را كشتند، اما (اين كشته شدن) اطاعت خدا بود، براي خدا بود، تمام حيثيت براي او بود. از اين حيث، هيچ شكستي در كار نبود.»13

3. امر به معروف و نهي از منكر

اهميت عنصر «امر به معروف و نهي از منكر» در آيات و روايات بي شماري گوشزد گرديده است. سلامت هر جامعه، مسلمان يا غير آن، مذهبي يا سكولار، مؤمن يا ملحد، بسته به آن است كه آنچه را آن جامعه «معروف» يا «منكر» مي داند، بر آن امر يا نهي كند و براي آن هزينه بپردازد. اين نكته هرچند با نگاهي عقلي يا تجربي به دست مي آيد، اما قرآن كريم نيز آن را فرموده است: (يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَاصْبِرْ عَلَي مَا أَصَابَكَ)(لقمان: 17)؛ پسرم! نماز را بپادار و امر به معروف و نهي از منكر كن و بر آنچه به تو مي رسد استقامت و پايداري داشته باش.

لقمان حكيم فرزند خود را به پس لرزه‌ها و مشكلات پس از بپا داشتن نماز، امر به معروف و نهي از منكر ـ چنانچه واقعي باشند ـ هشدار جدّي مي دهد تا مبادا بلافاصله پس از انجام اين سه تكليف مهم، منتظر دست مريزاد و پاداش از سوي انسان‌هاي نابخرد جامعه باشد.

پس آنچه كار يك نهضت را دشوار و آن را با خشونت روبه رو مي كند همين امر است. اين دو نهضت نيز از اين قاعده مستثنا نبودند. امام حسين(عليه السلام)هنگام خروج از مدينه، ضمن وصيّت به برادرش، محمّدبن حنيفه، فرمود: «من براي تفريح و تكبّر و فساد و ستم قيام نكردم، بلكه براي طلب اصلاح در امت جدّم قيام نمودم. من مي خواهم امر به معروف و نهي از منكر كنم. من مي خواهم به سيره و سنّت جدّم و پدرم علي بن ابي طالب(عليهما السلام)رفتار كنم.»14 فرزند او خميني كبير(قدس سره) نيز گفت: «ما، كه تابع حضرت سيدالشهداء(عليه السلام) هستيم، بايد ببينيم ايشان چه وضعي در زندگي داشت. قيامش، انگيزه اش نهي از منكر بود كه هر منكري بايد از بين برود؛ من جمله، قضيه حكومت جور بايد از بين برود.»15

4. مبارزه با علت فساد

يكي ديگر از عناصر مشترك اين قيام‌ها آن بود كه هر دوي آن‌ها قلب فساد را نشانه رفتند. امام حسين(عليه السلام) ذرّه اي با يزيد پليد به بيعت و مصلحت ننشست؛ چرا كه وي غير از معاويه بود و تحمّل او بر مسلمانان جايز نبود، چه رسد به امام مسلمانان. يزيد فردي بي شخصيت، ميمون باز، شرابخوار و بي كفايت بود كه براي برچيدن سفره توحيد، از ابتدا سفره بان آن را هدف قرار داده بود، و چاره اي نبود جز آنكه پيكان مبارزه از ابتدا قلب او را نشانه رود. پس به قول فيلسوف شهيد مرتضي مطهّري، چنانچه دعوت كوفيان براي قيام در كار نبود و حتي اگر معاويه نيز بيعتش را از امام حسين(عليه السلام) برمي داشت و او را به حال خود رها مي كرد، سيدالشهداء(عليه السلام) دست از يزيد برنمي داشت؛16 زيرا يزيد اسلام را پوستين وارونه كرده بود. پس بايد تنبيه مي شد و به سزايش، كه دست كم بركناري از قدرت بود، مي رسيد.

امام خميني(قدس سره) نيز با فراگيري اين درس از استاد خود، حسين بن علي(عليه السلام) تنها وظيفه خود را مبارزه با شاه و ارباب او آمريكا دانست و از زماني كه نهضت او شكل گرفت، بر خلاف ديگر مبارزاني كه تنها به جهاد با معلول اكتفا مي كردند، با ريشه فساد به مبارزه برخاست و شاه و شاهان را در ايران مورد انتقاد قرار داد. وي گفت: «فقط خدا مي داند كه سلطنت در ايران از آغاز پيدايش خود، چه جنايت هايي كرده است! جنايات پادشاهان تمام تاريخ ما را سياه كرده است.»17

5. ظلم ستيزي و طاغوت زدايي

از جمله مشتركات ياد شده و از كارويژه‌هاي رهبران راستين، ظلم ستيزي و طاغوت زدايي است. «طاغوت» در منظر قرآن كريم، به نظام هايي اطلاق مي شود كه در جايگاه حق نشسته و قانون و قضاوت را از خدا نمي گيرند، هرچند چنين رژيم هايي مورد پذيرش عده اي و يا حتي اكثريت افراد يك جامعه باشند. در قرآن و روايات، «طاغوت» يا حاكم نامشروع يعني: كسي كه از طرف خدا مأذون و منصوب نباشد و مبارزه با چنين نظامي در صورت توان، واجب است. خداوند متعال انگيزه بعثت انبيا(عليهم السلام)را اساساً دو نكته معرفي مي كند: «عبادت خدا؛ و كناره گيري و مبارزه با طاغوت.»18

امام خميني(قدس سره)، كه در مكتب تربيتي حضرت سيدالشهداء(عليه السلام) رشد يافته بود، با تعاليم عاشورايي خويش، مردم ايران را متحوّل ساخت. او گفت: «حضرت سيدالشهداء(عليه السلام)به همه ما آموخت كه در مقابل ظلم، در مقابل ستم و در مقابل حكومت جائر چه بايد كرد.»19 همچنين فرمود: «سيدالشهداء و اصحاب و اهل بيت او(عليهم السلام)آموختند تكليف را، فداكاري در ميدان، تبليغ در خارج ميدان، آن‌ها به ما فهمانيدند كه در مقابل حكومت جور نبايد زن‌ها بترسند، نبايد مردها بترسند.»20 امام خميني(قدس سره) برپايي نظام اسلامي را با توجه به تعاليم قرآني و مكتب عاشورا، يك ضرورت اجتناب ناپذير مي دانست.21

6. تضاد با ليبراليسم

ويژگي هايي كه ذكر شدند و صدها ويژگي ديگر، كه از مختصات مكتب عاشورا يا مشتركات آن با انقلاب اسلامي هستند، همه در يك چالش جدّي با مكتب جهان شمول امروزين يعني «ليبراليسم» قرار دارند. در حقيقت، انقلاب اسلامي به تبع نهضت عاشورا، در حالت دوگانگي و چالش عميق با مكتب ياد شده قرار دارد. «ايثار و فداكاري» به عنوان شاخص ترين مشخصه و كارآمدترين عنصري كه در هر دوي اين نهضت‌ها بسيار پررنگ و جلوه گر است، نام برده شد. اين عنصر در مكتب ليبراليسم نه تنها جايي ندارد، بلكه عكس آن حاكم است. پررنگ ترين آموزه‌ها و شاخص ترين مشخصه‌هاي ليبراليسم عبارتند از: «آزادي فردي و محدود كردن قدرت دولت»،22 كه نتيجه اي جز «سود شخصي» و «جامعه فداي فرد» ندارد.

از ديدگاه ليبرالي، فرد بر جامعه و مصلحت فردي بر مصلحت اجتماعي اولويت دارد. ليبراليسم از آغاز، همزاد و همراه سكولاريسم (جداانگاري دين از دولت)، مدرنيسم (سنّت ستيزي)، فلسفه اختيار (جبرستيزي)، بازار آزاد، رقابت كامل، فردگرايي، مشاركت سياسي، نظام نمايندگي، عقل گرايي، ترقّي خواهي و علم گرايي بوده و ضد وحدت گرايي (مونيسم)، تمركزگرايي، انحصارگرايي، اقتدارگرايي و ضد نخبه گرايي است.23

در فرهنگ علوم سياسي، ليبراليسم «نوعي ايدئولوژي و گونه اي از جهان بيني (است) كه فرد را پايه ارزش‌هاي اخلاقي مي شمارد و همه افراد را داراي ارزش برابر مي داند؛ از اين رو، فرد بايد در انتخاب هدف‌هاي زندگي خويش آزاد باشد.»24 بنابراين و به بياني تقريبي، آزادي براي ليبراليسم عدم محدوديت يا مداخله اجباري است.25

پس ليبراليسم پيوسته انسان را به خود مي خواند، اما كربلا و عاشورا به خداي خود! و صد البته كه در مكتب عاشورا نيز سنّت ستيزي، اختيار، بازار آزاد، رقابت كامل، مشاركت، نمايندگي، ترقّي خواهي و اين قبيل كالاها يافت مي شوند، اما با تفسير خاص و ويژه خود و بر اين همه بايد افزود: عشق گرايي، امام محوري و جامعه گرايي را، تا آنكه مترقّي ترين مكاتب همچون ليبراليسم را ميليون‌ها سال نوري در فاصله با مكتب عاشورا و مكتب جاويد حسيني ببينيم.

رقابت كامل در كربلا، در بازار آزادي بود كه سنّت ستيزان با اختيار و آزادي و هوش و هواس كامل، تحفه‌هاي ناقابلي (به گفته خودشان) همانند جان‌هاي خويش را به نمايندگي از همه مشاركتورزان تاريخ در اين امر مهم، عاشقانه نثار خاك پاك قدم دوست و امام خود كردند و پاي كوبان به استقبال مرگ شتافتند تا جامعه پس از آن‌ها بهبود يابد و سود برد.

به هر حال، «ليبراليسم يك دشمن ديرينه داشت كه از آن بي خبر نبود، اما احساس خطر جدّي در اين مورد از سال 1979 مسيحي به او دست داد. اين خصم خطرناك، "اسلام و انقلاب اسلامي" بود؛ زيرا اسلام تنها ايدئولوژي است كه هر كجا برود، بي رقيب مي ماند. محتواي مكتب حيات بخش اسلام چنان بي عيب، بي رقيب و غني است كه در هر قالبي ريخته شد، پر جاذبه ترين ايدئولوژي و نظام را به نمايش خواهد گذاشت. اكنون فرض كنيم قالبي به نام "مردم سالاري" وجود دارد كه مي توان محتواهاي گوناگوني در آن ريخت. چنانچه ليبراليسم در اين ظرف گنجانيده شود، "ليبرال ـ دموكراسي" خواهيم داشت و اما اگر اسلام در اين ظرف قرار گيرد، نظام "مردم سالاري ديني" به بار خواهد نشست. شديدترين چالش ميان اسلام و ليبراليسم نيز در اينجاست كه انسان در جامعه ليبرال ـ دموكراسي، پشت به خدا نشسته، اما در جامعه مردم سالاري ديني، پيوسته و بيوقفه رو به خدا در حركت است. در چنين جامعه اي، هم خدا سالار است و هم مردم، در حالي كه در جامعه ليبرال ـ دموكراسي، در حقيقت يك اقليّت حاكمند. امروزه هرچند طرفداران دموكراسي ليبرال كم نيستند، اما حركت جهان به سويي است كه حاميان اين نوع نظام‌ها رو به كاهش اند.»26

امروزه در سراسر جهان، روزي نيست كه با نام امام خميني(قدس سره) و ياد انقلاب شكوهمند او، چندين كافر به اسلام نپيوندند. اين همه بركت به خوبي گوياي آن است كه اين انقلاب ريشه در كربلا و نهضت‌هاي عاشوراي حسيني دارد.

پی نوشت:

1. ابن شعبه حرّاني، تحف العقول، ص 174 / سيدبن طاووس، اللهوف، ص 69.
2. شيخ عبّاس قمي، نفس المهموم، ص 227 و 228.
3. امام خميني، صحيفه نور، ج 1، ص 45.
4. 4 همان، ص 60.
5. امام خميني، كلمات قصار (پندها و اندرزها)، ص 228.
6. همو، صحيفه نور، چ بيستم، ص 227.
7. محمّدبن جرير طبري، تاريخ طبري، چ پنجم، ص 418 / ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج 3، ص 285 / شيخ عبّاس قمي، پيشين، ص 227.
8. شيخ عبّاس قمي، پيشين، ص 227 و 228.
9. امام خميني، صحيفه نور، ج 2، ص 97.
10. همان، چ نهم، ص 57.
11. عبداللّه جوادي آملي، شكوفايي عقل در پرتو نهضت عاشورا، قم، انتشارات اسلامي، 1381، ص 195.
12. سيدبن طاووس، پيشين، ص 69 / ابن شعبه حرّاني، پيشين، ص 174.
13. امام خميني، صحيفه نور، ج 4، ص 20.
14. خوارزمي، مقتل خوارزمي، ج 1، ص 188.
15. امام خميني، صحيفه نور، ج 20، ص 189.
16. مرتضي مطهّري، حماسه حسيني، ج 3، ص 178 به بعد.
17. پرير كلر وبلانش، ايران: انقلاب به نام خدا، ترجمه قاسم صفري، ص 13.
18. نحل: 36.
19. 19ـ اشاره به فرمايش امام خميني در جواب شاه كه گفته بود: سيدي هم پيش از تو بود كه با ما كار چنداني نداشت و اين قدر ما را اذيت نمي كرد، امام فرموده بود: او سيد حسني بود، اما من سيد حسيني ام.
20. امام خميني، صحيفه نور، ج 3، ص 225.
21. همان، ج 17، ص 59.
22. امام خميني، كتاب البيع، ج 2، ص 461.
23. آر. بروس داكلاس، كنت آر. هاردر، تام باتلمور و استنلي پين، ايدئولوژي هاي معاصر، ترجمه عليرضا كاهر، تهران، دفتر پژوهش و تدوين تاريخ انقلاب اسلامي، 1384، ص 34.
24. همان، ص 34 و 35.
25. علي آقابخشي و مينو افشاري، فرهنگ علوم سياسي، ش 1682، ص 325.
26. اندرولوين، نظريه ليبرال دموكراسي، ترجمه و تحشيه سعيد زيباكلام، تهران، سمت، 1380، ص 43.
27. نصراللّه سخاوتي، اسلام و دموكراسي، قم، مركز مطالعات و پژوهش هاي حوزه علميه، 1383، ص 44.

منبع: فصلنامه معرفت